



فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم



سیاست روایت و دیپلماسی انقلابی: واکاوی تطبیقی قدرت نرم در انقلاب‌های معاصر

حسینعلی مهرنیا^۱

۳۹

دوره ۱۴، شماره ۴، پیاپی ۳۹
زمستان ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳-۳-۱۵
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳-۸-۲۱
صص: ۱۱۵-۱۳۰

شابا چاپی: ۲۳۲۲-۵۵۸۰

رتبه علمی

ب

پرسه سخت گواهی در:
JOURNALS.MSRT.IR



اسکن کنید

چکیده

قدرت نرم به مثابه توانایی اقناع و جذب، نقشی تعیین‌کننده در بقا و اثرگذاری فراملی انقلاب‌ها ایفا می‌کند. این پژوهش با هدف واکاوی سازوکارهای قدرت نرم در انقلاب‌های معاصر (فرانسه، روسیه، چین و ایران)، به دنبال پاسخ به این پرسش است که این انقلاب‌ها چگونه از طریق «سیاست روایت» و «دیپلماسی انقلابی»، جذابیت هنجاری خود را در سطح فراملی بازتولید کرده‌اند؟ این تحقیق با استفاده از روش تحلیل تطبیقی و رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، استدلال می‌کند که قدرت نرم انقلابی نه صرفاً محصول ابزارهای مادی، بلکه برآیند توانایی نظام‌های انقلابی در صورت‌بندی یک «روایت رهایی‌بخش» و صدور آن در قالب دیپلماسی انقلابی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت در مبانی ایدئولوژیک، هر چهار انقلاب مذکور با بهره‌گیری از نمادپردازی، هویت‌سازی و ارائه الگوی «آلترناتیو نظم موجود»، توانسته‌اند بستری برای نفوذ غیرقهری فراهم آورند. با این حال، تفاوت در جنس روایت (سکولار-مدرن در برابر دینی-تمدنی) منجر به تفاوت در «ماندگاری» و «دامنه پذیرش» این قدرت نرم شده است. در نهایت، این مقاله نشان می‌دهد که دیپلماسی انقلابی به عنوان پیشران سیاست روایت، پیونددهنده ارزش‌های داخلی انقلاب با افکار عمومی فراملی است و تداوم این قدرت نرم در گرو کارآمدی در بازتولید و روزآمدسازی این روایت‌هاست.

واژه‌های کلیدی:

قدرت نرم، سیاست روایت، دیپلماسی انقلابی، انقلاب‌های معاصر، نفوذ فراملی، هویت‌سازی.

۱. استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. h_mehrnia@azad.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

انقلاب‌های بزرگ معاصر، فراتر از دگرگونی‌های ساختاری در قلمرو سیاست داخلی، پدیده‌هایی تمدن‌ساز و حامل ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش هستند که مرزهای جغرافیایی را درنور دیده و در پی بازتعریف قواعد حاکم بر نظم بین‌المللی برآمده‌اند. آنچه انقلاب‌ها را از سایر تغییرات سیاسی متمایز می‌سازد، نه تنها توان بسیج توده‌ای، بلکه ظرفیت کم‌نظیر آن‌ها در تولید «قدرت نرم» است. قدرت نرم انقلابی، به‌مثابه توانایی الهام‌بخشی و جذب افکار عمومی و نخبگان فراملی از طریق ارزش‌ها، نمادها و روایت‌های متعالی، نقشی بنیادین در بقا و اثرگذاری ایدئولوژیک نظام‌های برخاسته از انقلاب ایفا می‌کند. این پدیده به‌جای اتکا بر ابزارهای قهری یا مشوق‌های مادی، بر پایه‌ی نفوذ در جهان ذهنی کنشگران جهانی استوار است.

با این حال، پرسش بنیادین این است که این جذابیت فراملی چگونه در فضای پیچیده و سیال بین‌المللی تولید، توزیع و ماندگار می‌شود؟ پاسخ به این معمای تحلیلی، در گرو تبیین پیوند ارگانیک میان دو مفهوم «سیاست روایت» و «دیپلماسی انقلابی» است. هر انقلاب برای مشروعیت‌بخشی به کنش‌های خود و به چالش کشیدن هژمونی حاکم، ناگزیر از پردازش یک روایت رهایی‌بخش است؛ روایتی که نه تنها گذشته را تفسیر می‌کند، بلکه چشم‌اندازی وسوسه‌انگیز برای آینده‌ی جهان ارائه می‌دهد. در واقع، «سیاست روایت» قلب تپنده قدرت نرم است که هویت و ارزش‌های انقلابی را به کالایی جذاب برای مخاطبان جهانی تبدیل می‌کند.

از سوی دیگر، «دیپلماسی انقلابی» به‌عنوان بازوی اجرایی این سیاست روایت، مسئولیت انتقال پیام به جبهه‌های فراملی را بر عهده دارد. این نوع از دیپلماسی، فراتر از تعاملات کلاسیک دولت-محور، مستقیماً با آگاهی توده‌ها و نخبگان هم‌سو در سراسر جهان پیوند می‌خورد. مطالعه تطبیقی انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین و ایران، فرصتی یگانه برای واکاوی این سازوکارها فراهم می‌آورد. با وجود تفاوت‌های بنیادین در مبانی ایدئولوژیک- از لیبرالیسم برآمده از عصر روشنگری در فرانسه تا سوسیالیسم ساختارگرا در روسیه و چین، و نهایتاً اسلام سیاسی تمدن‌گرا در ایران- هر چهار تجربه، الگوهایی بدیع از قدرت نرم را برای مدیریت تصویر خود در جهان به کار گرفته‌اند.

این مقاله با اتخاذ رویکردی جامعه‌شناختی-تاریخی و بهره‌گیری از روش تحلیل تطبیقی، درصدد است تا چگونگی تکوین، کارکرد و چالش‌های قدرت نرم را در این چهار تجربه تاریخی بررسی کند. هدف اصلی، ترسیم الگویی است که نشان دهد چگونه تلفیق روایت‌گری هدفمند با دیپلماسی آرمان‌گرا، می‌تواند قدرت نرم را به مثابه اصلی‌ترین منبع امنیت و نفوذ در جهان معاصر بازتولید کند. فهم این پویایی‌ها، نه تنها ابزار تحلیلی دقیقی برای شناخت ماهیت قدرت بازیگران انقلابی در نظام بین‌الملل فراهم می‌آورد، بلکه راهکارهایی برای تعامل مؤثر با جهان در فضای پرچالش روایت‌ها به دست می‌دهد.

۱. چارچوب نظری

در این پژوهش، «قدرت نرم» به‌عنوان چارچوب اصلی تحلیل، با دو مفهوم مکمل «سیاست روایت» و «دیپلماسی انقلابی» پیوند می‌خورد تا سازوکار امتداد فراملی انقلاب‌ها تبیین شود. جوزف نای قدرت نرم را «توانایی دستیابی به خواسته‌ها از طریق جذب



به جای اجبار یا تطمیع» تعریف می‌کند و منشأ آن را در فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست‌های واجد مشروعیت می‌داند. (Nye, 2004: 5- 11) بر این اساس، انقلاب‌ها زمانی به قدرت نرم دست می‌یابند که بتوانند الگوی هنجاری جذابی از نظم مطلوب عرضه کنند و مخاطبان فراملی را با خود همراه سازند. از این منظر، قدرت نرم انقلابی صرفاً تابع امکانات مادی نیست، بلکه در سطحی عمیق‌تر، به ظرفیت تولید معنا، مشروعیت و الگو وابسته است. برای توضیح این بُعد معنایی، اتکای صرف به مفهوم قدرت نرم کافی نیست؛ زیرا آنچه جذب و اقناع را ممکن می‌سازد، «روایت» است. روایت نه فقط توصیف رویدادها، بلکه صورت‌بندی منسجم گذشته، حال و آینده در قالبی هویت‌ساز و کنش‌برانگیز است. ساموئل برنز و همکاران، در تحلیل سیاست و روایت، نشان می‌دهند که روایت‌ها از طریق ساده‌سازی واقعیت پیچیده، تعیین قهرمان/دشمن، و ترسیم افق‌های، مبنای بسیج سیاسی و اقناع عمومی را فراهم می‌کنند. (Bennett & Edelman, ۱۹۸۵: ۱۵۶- ۱۵۹) همچنین، میسکا براندز تصریح می‌کند که در جهان معاصر، رقابت قدرت‌ها بیش از پیش به رقابت بر سر «داستان‌های معتبر» تبدیل شده است؛ داستان‌هایی که نه تنها هویت بازیگران را تعریف می‌کنند، بلکه دامنه نفوذ آنان را نیز شکل می‌دهند. (Brands, ۲۰۱۷: ۳- ۷) بنابراین، «سیاست روایت» را می‌توان بستر نمادین و گفتمانی قدرت نرم دانست.

در سطحی دیگر، سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل نیز پشتوانه نظری مهمی برای این بحث فراهم می‌آورد. الکساندر ونت استدلال می‌کند که منافع و هویت‌های سیاسی، اموری ازپیش‌داده و صرفاً مادی نیستند، بلکه در فرآیندهای بین‌الذهانی و اجتماعی ساخته می‌شوند. (Wendt, ۱۹۹۹: ۱- ۶) در نتیجه، قدرت نیز فقط در توان و اجبار خلاصه نمی‌شود، بلکه در توانایی شکل‌دهی به ادراکات، هویت‌ها و انتظارات دیگران ریشه دارد. این دیدگاه برای فهم انقلاب‌ها بسیار راهگشاست؛ زیرا انقلاب‌ها اساساً پروژه‌هایی برای بازتعریف هویت سیاسی و نظم اجتماعی‌اند و امتداد فراملی آن‌ها نیز از رهگذر همین بازتعریف هنجاری و هویتی ممکن می‌شود. (عیوضی و پارسا، ۱۳۹۹: ۱۰۱)

مفهوم «دیپلماسی انقلابی» در این چارچوب، حلقه واسط میان روایت و امتداد فراملی است. دیپلماسی انقلابی را می‌توان مجموعه کنش‌ها و نهادهایی دانست که روایت انقلابی را از سطح داخلی به عرصه بین‌المللی منتقل می‌کند و برای آن مخاطب می‌سازند. در اینجا، دیپلماسی صرفاً به معنای روابط رسمی میان دولت‌ها نیست، بلکه شامل شبکه‌های ایدئولوژیک، رسانه‌ای، فرهنگی و مردمی نیز می‌شود. هانس مورگنتا در بحث از دیپلماسی و مشروعیت نشان می‌دهد که پایداری نفوذ سیاسی در سطح بین‌الملل نیازمند اقناع و مقبولیت است، نه فقط زور (Morgenthau, ۲۰۰۶: ۵۲۹- ۵۳۱) در همین راستا، نیکلاس آنف نیز بر نقش گفتارها و قواعد در ساخت واقعیت سیاسی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد چگونه کنش‌های زبانی و نمادین، روابط قدرت را تثبیت یا دگرگون می‌سازند. (Onuf, 1989: 33- 40)

بر پایه این ادبیات، چارچوب نظری مقاله حاضر بر سه گزاره استوار است: نخست، قدرت نرم انقلاب‌ها از جذابیت هنجاری روایت آن‌ها ناشی می‌شود؛ دوم، این روایت از طریق دیپلماسی انقلابی به حوزه فراملی تسری می‌یابد؛ و سوم، دوام یا افول قدرت



نرم هر انقلاب به میزان توانایی آن در بازتولید روایت معتبر، پاسخ‌گویی به تحولات تاریخی و حفظ انسجام میان آرمان و کارکرد وابسته است. از این رو، مطالعه تطبیقی انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین و ایران، نه صرفاً مقایسه چهار تجربه تاریخی، بلکه مقایسه چهار الگوی متفاوت از پیوند میان معنا، هویت و نفوذ فراملی است.

۲. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر به منظور تبیین سازوکارهای قدرت نرم در انقلاب‌های معاصر، از «روش تطبیقی کیفی»^۱ با تکیه بر استراتژی «موردپژوهی تطبیقی»^۲ استفاده می‌کند. روش تطبیقی به دلیل توانایی در شناسایی الگوهای تکرارشونده و تبیین علل تفاوت در نتایج پدیده‌های پیچیده، مناسب‌ترین رویکرد برای مطالعه انقلاب‌هایی با بسترهای متفاوت تاریخی و ایدئولوژیک است. (George &

Bennett, ۲۰۰۵: ۱۵۱-۱۵۳)

برای تحلیل محتوای روایت‌ها و نحوه عملیاتی‌شدن آن‌ها در دیپلماسی، از «تحلیل گفتمان»^۳ بهره گرفته شده است. تحلیل گفتمان این امکان را فراهم می‌آورد تا علاوه بر کنش‌های رسمی، نظام‌های معنایی، دال‌های مرکزی^۴ و بازنمایی‌هایی که انقلاب‌ها از «خود» و «دیگری بین‌المللی» ساخته‌اند، استخراج و مقایسه شوند. (Fairclough, ۲۰۰۳: ۱۲۱-۱۲۵)

نمونه‌های مورد مطالعه شامل چهار انقلاب بزرگ معاصر (فرانسه ۱۷۸۹، روسیه ۱۹۱۷، چین ۱۹۴۹ و ایران ۱۹۷۹) است. انتخاب این موارد بر اساس منطق «طراحی سیستم‌های متفاوت»^۵ صورت گرفته است. اگرچه این انقلاب‌ها در جغرافیا، فرهنگ، بازه زمانی و مبانی ایدئولوژیک با یکدیگر تفاوت‌های بنیادی دارند، اما در یک «متغیر وابسته» مشترک‌اند: همگی پس از پیروزی، با چالش تبدیل شدن به یک قطب معنایی در نظام بین‌الملل و اعمال قدرت نرم فراملی مواجه بوده‌اند. تفاوت در زمینه‌ها و اشتراک در پیامد، امکان استخراج الگوهای عام و خاص را فراهم می‌سازد. (Skocpol, ۱۹۷۹: ۳۳-۴۰)

داده‌های این پژوهش به روش «اسنادی-کتابخانه‌ای» گردآوری شده است. منابع شامل اسناد رسمی سیاست خارجی، بیانیه‌ها و خط‌مشی‌های رهبران انقلابی، متون نظری تبیین‌کننده ایدئولوژی انقلاب و گزارش‌های تحلیلی از دیپلماسی عمومی این کشورها در دهه اول پس از پیروزی است.

فرآیند تحلیل داده‌ها در سه مرحله انجام می‌شود:

۱. کدگذاری روایت‌ها: شناسایی دال‌های مرکزی در متون انقلابی (مانند «آزادی، برابری، برادری» در فرانسه یا «عدالت اسلامی و استقلال» در ایران)

۲. بازسازی ساختار دیپلماسی انقلابی: تحلیل چگونگی ترجمه این دال‌ها به کنش‌های بین‌المللی (مانند تبلیغات، صدور ایدئولوژی و شبکه‌سازی فراملی)

^۱Qualitative Comparative Method

^۲Comparative Case Study

^۳Discourse Analysis

^۴Master Signifiers

^۵Most Different Systems Design



۳. تطبیق و مقایسه: تحلیل چگونگی تعامل «سیاست روایت» و «دیپلماسی انقلابی» در هر مورد برای پاسخ به این پرسش که چرا برخی روایت‌ها در جذب مخاطب جهانی موفق‌تر بوده‌اند.

۳. تحلیل موردی قدرت نرم در انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین و ایران

در این بخش، به بررسی و تحلیل تفصیلی منابع، سازوکارها و جلوه‌های قدرت نرم در چهار انقلاب بزرگ معاصر (فرانسه، روسیه، چین و ایران) پرداخته می‌شود. هر یک از این انقلاب‌ها در بستر تاریخی، اجتماعی و فلسفی متفاوتی شکل گرفته‌اند و به تبع آن، الگوهای متمایزی از اقناع، جذابیت و نفوذ غیرقهری را تولید کرده‌اند. برای انسجام تحلیل، هر انقلاب ذیل چهار محور بررسی می‌شود: «مبانی گفتمانی و ایدئولوژیک»، «سازوکارهای بسیج و اقناع»، «ابعاد و ابزارهای فراملی»، و «عوامل بازتولید قدرت نرم».

۳-۱. انقلاب فرانسه (۱۷۸۹): قدرت نرم روشنگری و هژمونی لیبرال-دموکراسی

انقلاب فرانسه به عنوان نخستین انقلاب کلاسیک مدرن، تحولی اساسی در منابع اقتدار و جذابیت سیاسی در پهنه جهان غرب ایجاد کرد. این انقلاب با تکیه بر اصول فلسفه روشنگری، مدل جدیدی از مشروعیت را بر پایه حاکمیت ملی و حقوق بشر بنیان نهاد.

۳-۱-۱. مبانی گفتمانی و ایدئولوژیک

منبع اصلی قدرت نرم انقلاب فرانسه، ارزش‌های سه‌گانه «آزادی، برابری و برادری» بود که ریشه در فلسفه سیاسی اندیشمندانی چون جان لاک، ژان ژاک روسو و مونتسکیو داشت. (قادری، ۱۳۸۷: ۱۰۵-۱۰۳) این ایدئولوژی با به چالش کشیدن «حق الهی پادشاهان» و ساختار سستی کلیسا، مفهوم جدیدی از «حقوق طبیعی انسان» را صورتبندی کرد که فراتر از مرزهای جغرافیایی فرانسه، جذابیتی جهان‌شمول یافت. (کوهن، ۱۳۹۲: ۷۴) بیانیه حقوق بشر و شهروند (۱۷۸۹) به عنوان متن پایه این گفتمان، به مانیفست رهایی انسان غربی تبدیل شد و مبنای تولید جذابیت تمدنی برای پارادایم لیبرال-دموکراسی گردید. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۲۰۳)

۳-۱-۲. سازوکارهای بسیج و اقناع

سازوکار اقناعی انقلاب فرانسه بر مفاهیمی چون «قرارداد اجتماعی» و «اراده عمومی» استوار بود. انقلابیون فرانسه توانستند با تبدیل توده‌های تحت ستم (طبقه سوم یا عوام) به «شهروندان فعال»، پیوندی وثیق میان هویت فردی و خیر عمومی برقرار کنند. فرآیند اقناع در این انقلاب از طریق مشارکت در کانون‌های تفکر، انجمن‌های انقلابی (مانند ژاکوبین‌ها) و گردهمایی‌های عمومی صورت می‌گرفت که در آن‌ها گفتمان برابری‌خواهی و نفی امتیازات طبقاتی اشرافیت بازتولید می‌شد. (اسکاچپل، ۱۳۷۶: ۱۴۲)

۳-۱-۳. ابزارها و رسانه‌های انتشار

در عصر انقلاب فرانسه، رسانه‌های چاپی نقش محوری در تولید و توزیع قدرت نرم ایفا کردند. روزنامه‌ها، شب‌نامه‌ها، بروشورهای سیاسی (نظیر رساله معروف سی‌یس با عنوان «طبقه سوم چیست؟») و کاریکاتورهای سیاسی، ابزارهای اصلی انتقال



پیام انقلاب بودند. علاوه بر این، هنر انقلابی در قالب نقاشی‌های حماسی ژاک لویی داوید، سرودهای ملی حماسی (مانند سرود مارسیز) و تئاترهای خیابانی، مفاهیم انتزاعی انقلاب را به نمادهای ملموس و جذاب برای توده‌ها تبدیل کردند. (همان: ۴۸)

۳-۱-۴. دامنه نفوذ فراملی

قدرت نرم انقلاب فرانسه بلافاصله مرزهای این کشور را درنوردید و نخبگان فکری سراسر اروپا (از جمله کانت در آلمان و وردزورث در انگلستان) را شیفته خود ساخت (کوهن، ۱۳۹۲: ۸۹). با این حال، بروز دوره «ترور» به رهبری روبسپیر و استفاده گسترده از گیوتین، اولین ضربه جدی را به تصویر جذاب و رهایی‌بخش انقلاب وارد کرد. فرسایش نهایی قدرت نرم فرانسه زمانی رخ داد که ناپلئون بناپارت با سوءاستفاده از شعارهای انقلابی، سیاست امپریالیستی و فتوحات نظامی را در پیش گرفت؛ امری که قدرت نرم اقلیتی فرانسه را به قدرت سخت نظامی تبدیل کرد و موجبات مقاومت ملی در کشورهای تحت اشغال را فراهم آورد. (اسکاچپل، ۱۳۷۶: ۱۵۱)

۳-۲. انقلاب روسیه (۱۹۱۷): قدرت نرم سوسیالیسم علمی و عدالت طبقاتی

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، ساختار قدرت جهانی را بر اساس تقابل طبقاتی بازتعریف کرد و مدلی از قدرت نرم را ارائه داد که جذابیت خود را از نفی نظام سرمایه‌داری و نوید استقرار جامعه بی‌طبقه می‌گرفت.

۳-۲-۱. مبانی گفتمانی و ایدئولوژیک

هسته سخت قدرت نرم مارکسیسم-لنینیسم، وعده «عدالت اجتماعی»، «لغو مالکیت خصوصی» و «رهایی پرولتاریا از استثمار بورژوازی» بود. این ایدئولوژی با ارائه یک تحلیل علمی-تاریخی (ماتریالیسم تاریخی)، مدعی شد که فرجام محتوم بشریت، سوسیالیسم است. این نگاه پیشگویانه و عدالت‌خواهانه، جذابیت بی‌نظیری در میان طبقات کارگر جهانی و روشنفکران چپ‌گرا ایجاد کرد. پیام انقلاب اکتبر، همبستگی فراملی کارگران جهان تحت شعار «کارگران جهان متحد شوید» بود که مرزبندی‌های ملی‌گرایانه را نفی می‌کرد. (آرون، ۱۴۰۲: ۱۱۵-۱۱۰)

۳-۲-۲. سازوکارهای بسیج و اقناع

لنین با طراحی نظریه «حزب پیشرو»، سازوکار اقناع و بسیج را نهادینه کرد. بر اساس این نظریه، آگاهی طبقاتی باید توسط نخبگان حزبی به درون توده‌های کارگر تزریق می‌شد. سازوکار بسیج در شوروی بر فرآیندهای «جامعه‌پذیری سیاسی متمرکز» از طریق اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های جوانان و شوراهای محلی استوار بود. اقناع در اینجا از طریق تبیین تضاد طبقاتی و مقصر جلوه دادن امپریالیسم جهانی در تمام مشکلات معیشتی صورت می‌گرفت. (اسکاچپل، ۱۳۷۶: ۲۱۱)

۳-۲-۳. ابزارها و رسانه‌های انتشار

اتحاد جماهیر شوروی در توسعه ابزارهای قدرت نرم پیشگام بود. روزنامه «پراودا» (حقیقت) به عنوان ارگان رسمی حزب، وظیفه مهندسی افکار عمومی را بر عهده داشت. همچنین، سینمای انقلابی شوروی با کارگردانانی چون سرگئی آیزنشتاین، تکنیک



مونتاژ را برای القای پیام‌های سیاسی و شورآفرینی انقلابی به کار گرفت. پوستره‌های هنری کنستروکتویستی با گرافیک جسورانه و رنگ‌های تند، ابزار بصری کارآمدی برای انتقال پیام‌های ساده‌سازی‌شده به جامعه عمدتاً بی‌سواد آن دوره روسیه بودند.

۳-۲-۴. دامنه نفوذ فراملی

قدرت نرم شوروی منجر به تشکیل احزاب کمونیست در سراسر جهان و ایجاد موج عظیمی از همذات‌پنداری در میان نخبگان فکری غرب (مانند سارتر و آراگون) شد (آرون، ۱۳۸۰: ۱۸۹). با این حال، اعمال تصفیه‌های خونین استالینی در دهه ۱۹۳۰، تبعیدهای دسته‌جمعی به اردوگاه‌های کار اجباری (گولاگ) و سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهانه در اروپای شرقی (مانند بهار پراگ ۱۹۶۸ و قیام مجارستان ۱۹۵۶)، جذابیت اخلاقی این گفتمان را به شدت تخریب کرد (کوهن، ۱۳۹۲: ۱۵۶). فروپاشی نهایی قدرت نرم شوروی ناشی از ناکارآمدی اقتصادی داخلی و تصلب ایدئولوژیک بود که تصویر شوروی را از یک «بهشت موعود کارگران» به یک «دیکتاتوری توتالیتار و ورشکسته» تقلیل داد. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۱۲)

۳-۳. انقلاب چین (۱۹۴۹): قدرت نرم مائوئیسم، مبارزه ضدامپریالیستی و دهقانی

انقلاب چین به رهبری مائو تسه‌توینگ، قرائتی بومی و جهان‌سومی از مارکسیسم ارائه داد که کانون تمرکز خود را از پرولتاریای صنعتی به دهقانان محروم منتقل کرد و قدرت نرم خود را بر پایه مبارزه مستمر انقلابی بنا نهاد.

۳-۳-۱. مبانی گفتمانی و ایدئولوژیک

مبانی گفتمانی مائوئیسم بر سه محور استوار بود: «مبارزه طبقاتی مستمر»، «تکیه بر توده‌های دهقان به عنوان موتور محرک انقلاب» و «مبارزه با امپریالیسم غربی و سوسیال-امپریالیسم شوروی»؛ مائو با طرح نظریه «سه جهان»، خود را سخنگوی کشورهای استعمارزده و محروم جهان سوم معرفی کرد. این گفتمان با تکیه بر مفاهیمی چون «تکیه بر خود» و «خط توده»، جذابیت ویژه‌ای برای ملت‌های در بند استعمار در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ایجاد کرد.

۳-۳-۲. سازوکارهای بسیج و اقناع

یکی از مبتکرانه‌ترین سازوکارهای اقناعی مائوئیسم، روش «شستشوی مغزی و بازسازی فکری» از طریق جلسات انتقاد و انتقاد از خود (مبارزه فکری) بود. در این جلسات، افراد ملزم بودند افکار بورژوازی خود را در حضور جمع اعتراف کرده و اصلاح کنند. سازوکار دیگر، «بسیج توده‌ای همه‌جانبه» در قالب پروژه‌های بزرگی چون «جهش بزرگ به پیش» و «انقلاب فرهنگی» بود که در آن‌ها اراده توده‌ها به عنوان نیروی برتر فیزیکی و اخلاقی ستایش می‌شد (اسکاچپل، ۱۳۷۶: ۲۷۸).

۳-۳-۳. ابزارها و رسانه‌های انتشار

مهم‌ترین ابزار رسانه‌ای و قدرت نرم این انقلاب، کتابچه سرخ مائو (گزیده‌ای از سخنان مائو تسه‌توینگ) بود که صدها میلیون نسخه از آن چاپ شد و به عنوان راهنمای عمل روزمره شهروندان چین و چریک‌های جهان سوم درآمد؛ «پوستره‌های کلان‌نویس»



که توسط مردم بر دیوارهای شهرها چسبانده می‌شد، به عنوان رسانه‌ای تعاملی و ابزار فشار افکار عمومی عمل می‌کرد. تئاترهای انقلابی الگو (مانند اپراهای انقلابی همسر مائو) نیز سبک زندگی و فداکاری دهقانی را ترویج می‌کردند.

۳-۳-۴. دامنه نفوذ فراملی

مائوئیسم الهام‌بخش بسیاری از جنبش‌های چریکی جهان سوم (مانند خمرهای سرخ، مسیر درخشان در پرو و ناکسالیته‌ها در هند) و حتی جنبش‌های دانشجویی مه ۱۹۶۸ در فرانسه و غرب شد (کوهن، ۱۹۸۰: ۱۳۹۲). با این حال، فجایع انسانی ناشی از قحطی بزرگ دوره جهش بزرگ به پیش و هرج و مرج و خشونت افسارگسیخته در دوران ده ساله انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۱۹۷۶)، ضربه سهمگینی به قدرت نرم چین مائوئیست وارد کرد. با مرگ مائو و آغاز اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۷۸، چین از صدور انقلاب و ایدئولوژی مائوئیسم دست کشید و قدرت نرم خود را به سمت جذابیت‌های اقتصادی و مدل توسعه معطوف کرد. (هانینگتون، ۱۳۷۵: ۳۴۵)

۳-۴. انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹): قدرت نرم معنویت اسلامی و مقاومت مظلومین

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک پدیده متمایز در اواخر قرن بیستم، پارادایم غالب مدرنیته سکولار را به چالش کشید و قدرت نرم خود را بر پایه احیای نقش دین در عرصه عمومی و سیاست استوار ساخت.

۳-۴-۱. مبانی گفتمانی و ایدئولوژیک

هسته مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی، «اسلام سیاسی»، «عاشورا باوری» و «انتظار» بود که با تکیه بر قرائت اجتهادی و پویای امام خمینی (ره) تبیین شد؛ این گفتمان با طرح دوقطبی‌های «مستکبرین و مستضعفین» و شعار راهبردی «نه شرقی، نه غربی»، استقلال‌خواهی متفاوتی را ارائه داد. (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۴۲) دعوت به «احیای هویت و تمدن اسلامی»، بازگشت به خویش‌نخواهی و نفی هژمونی فرهنگی غرب (غرب‌زدگی)، از منابع اصیل جذابیت‌ساز این انقلاب در پهنه جهان اسلام و جوامع تحت ستم بود. (عنایت، ۱۳۸۹: ۵۵)

۳-۴-۲. سازوکارهای بسیج و اقناع

سازوکار بسیج و اقناع در انقلاب اسلامی کاملاً مردمی، مذهبی و غیرحزبی بود. شبکه مساجد، تکایا، هیئت‌های مذهبی و بازار، ساختار ارتباطی سستی و بسیار کارآمدی را تشکیل دادند که پیام انقلاب را به لایه‌های مختلف اجتماعی منتقل می‌کرد. (کدی، ۱۳۸۱: ۲۱۰) اقناع توده‌ها از طریق بازخوانی حوادث صدر اسلام و انطباق آن با شرایط روز (مانند همسان‌سازی شاه با یزید و امام با امام حسین) صورت می‌گرفت؛ امری که شهادت‌طلبی را از یک مفهوم تاریخی به یک نیروی محرک اجتماعی و سیاسی تبدیل کرد. (عنایت، ۱۳۸۹: ۷۸)



۳-۴-۳. ابزارها و رسانه‌های انتشار

نوآوری رسانه‌ای انقلاب اسلامی در استفاده از «رسانه‌های کوچک و ارزان‌قیمت» در تقابل با رسانه‌های بزرگ و تحت کنترل دولت شاهنشاهی بود. نوار کاست حامل سخنرانی‌های امام خمینی (ره)، اعلامیه‌های چاپی سریع که از طریق شبکه‌های محلی توزیع می‌شدند، و شعارنویسی‌های گسترده بر روی دیوارها، ابزارهای کلیدی تولید و انتشار قدرت نرم انقلاب در دوران مبارزه بودند. این شبکه‌های مردمی ارتباطی، سانسور شدید رژیم پهلوی را ناکارآمد ساختند. (کدی، ۱۳۸۱: ۲۳۲)

۳-۴-۴. دامنه نفوذ فراملی

انقلاب اسلامی ایران توانست الهام‌بخش بیداری اسلامی در جهان تسنن و تشیع شود و گروه‌های مبارز متعددی را در منطقه خاورمیانه بازتولید کند. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۴۱۲) با این حال، تقابل همیشگی قدرت‌های غربی از طریق تحمیل جنگ هشت ساله، اعمال تحریم‌های اقتصادی فلج‌کننده و فرآیندهای ایران‌هراسی رسانه‌ای، تلاش کردند تا نفوذ بین‌المللی این انقلاب را محدود کنند. در سطح داخلی نیز، ناتوانی در حل کامل مشکلات ساختاری اقتصادی، بوروکراسی اداری و چالش‌های بازتولید ارزش‌های انقلابی در میان نسل‌های سوم و چهارم، فرآیندهایی هستند که بقا و پویایی قدرت نرم نظام را با چالش مواجه ساخته و نیازمند بازطراحی الگوهای کارآمد آموزش شهروندی و هویت‌ساز جلوه می‌دهند. (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

۴. تحلیل تطبیقی سازوکارهای تولید قدرت نرم در چهار انقلاب فرانسه، روسیه، چین و ایران

در تحلیل تطبیقی انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین و ایران، مسئله اصلی آن است که هر یک چگونه توانستند فراتر از پیروزی سیاسی داخلی، جاذبه، مشروعیت و قابلیت الگودهی ایجاد کنند. به بیان دیگر، پرسش صرفاً این نیست که این انقلاب‌ها چه ایدئولوژی یا چه نهادهایی داشتند، بلکه این است که قدرت نرم آنها چگونه تولید شد، از چه منابعی تغذیه کرد، با چه سازوکارهایی به جامعه داخلی و سپس به عرصه فراملی گسترش یافت، و چرا برخی از آنها در بازتولید این قدرت موفق‌تر از دیگران بودند. در این چارچوب، چهار انقلاب مورد بحث را می‌توان چهار الگوی متفاوت اما تا حدی هم‌پوشان در تولید قدرت نرم دانست: الگوی جهان‌شمولی حقوقی - سیاسی در انقلاب فرانسه، الگوی عدالت‌خواهی طبقاتی و آرمان برابری اجتماعی در انقلاب روسیه، الگوی ترکیب ناسیونالیسم انقلابی و بسیج توده‌ای سوسیالیستی در انقلاب چین، و الگوی معنویت‌گرایی سیاسی و هویت‌سازی دینی - تمدنی در انقلاب اسلامی ایران.

۴-۱. منبع اصلی مشروعیت و جاذبه

نخستین تفاوت بنیادین میان این چهار انقلاب، در منبع اولیه مشروعیت نرم آنهاست.

در انقلاب فرانسه، قدرت نرم اساساً از جهان‌شمولی هنجاری مفاهیمی چون آزادی، برابری، حقوق بشر و حاکمیت ملت ناشی می‌شد. جاذبه این انقلاب در آن بود که خود را نه صرفاً یک تحول داخلی، بلکه بیان اراده عمومی انسان مدرن برای رهایی از



سلطنت مطلقه و نظم مبتنی بر امتیاز معرفی می‌کرد. بنابراین، سرچشمه نرم‌افزاری آن، بیش از هر چیز، اعتبار اخلاقی و جهان‌وطنانه مفاهیم سیاسی مدرن بود. (Furet, 1981: 31- 33)

در مقابل، انقلاب روسیه مشروعیت خود را از دعوی علمی بودن ایدئولوژی مارکسیستی-لنینستی و از وعده پایان استثمار طبقاتی اخذ می‌کرد. اگر در فرانسه «حقوق بشر» و «شهروندی» دال مرکزی بودند، در روسیه «عدالت طبقاتی»، «رهایی پرولتاریا» و «ساختن جامعه بی طبقه» جایگاه محوری داشتند. در نتیجه، جاذبه انقلاب روسیه عمدتاً متوجه طبقات فرودست، روشنفکران چپ و جنبش‌های ضدسرمایه‌داری بود. (Fitzpatrick, 2008: 48)

در انقلاب چین، سرچشمه مشروعیت نرم تا حدی با روسیه مشابه بود، اما یک تفاوت اساسی داشت: گفتمان انقلابی چین توانست سوسیالیسم را با ناسیونالیسم ضد امپریالیستی و فرهنگ بومی چینی پیوند بزند. از این‌رو، قدرت نرم آن صرفاً از وعده برابری اجتماعی ناشی نمی‌شد، بلکه از این تصور تغذیه می‌کرد که انقلاب چین راهی برای احیای عزت ملی، پایان تحقیر تاریخی و بازسازی استقلال تمدنی کشور است. (Meisner, 1999: 21- 25)

در انقلاب اسلامی ایران، منبع اصلی مشروعیت نرم نه در جهان‌شمولی سکولار فرانسه بود و نه در علم‌گرایی مارکسیستی روسیه، بلکه در ترکیب دین، عدالت، استقلال و هویت اسلامی قرار داشت. این انقلاب با بازتعریف سیاست در زبان دینی و با پیوند زدن مفاهیم ظلم‌ستیزی، شهادت، امت، ولایت و استکبارستیزی، نوعی الگوی بدیل از قدرت نرم تولید کرد که برای بخش‌هایی از جهان اسلام و گروه‌های ضد سلطه جذابیت داشت. به این معنا، قدرت نرم انقلاب اسلامی از مشروعیت قدسی-مردمی و از ظرفیت دین برای بسیج هویت و معنا سرچشمه می‌گرفت.

۲-۴. سازوکارهای تولید معنا و اقتناع

دومین محور تطبیقی، به چگونگی تولید معنا، اقتناع و درونی‌سازی ارزش‌های انقلابی مربوط می‌شود. در هر چهار انقلاب، صرف وجود یک ایدئولوژی کافی نبود؛ آنچه اهمیت داشت، توانایی در تبدیل ایده‌ها به زبان اجتماعی، نمادهای جمعی و تجربه زیسته بود. در انقلاب فرانسه، این فرایند عمدتاً از طریق اعلامیه‌ها، مطبوعات، جزوات، با شگاه‌های سیاسی، آیین‌های عمومی و نمادپردازی جمهوری خواهانه انجام شد. انقلاب فرانسه قدرت نرم خود را در بستر شکل‌گیری عرصه عمومی مدرن تولید کرد. در اینجا، مطبوعات و مجامع بحث، نقش واسطه میان ایده و جامعه را بر عهده داشتند. به تعبیر دیگر، سازوکار اصلی تولید قدرت نرم در فرانسه، گفتمان‌سازی عمومی و نمادپردازی مدنی بود. (Baker, 1990: 22)

در انقلاب روسیه، سازوکار اقتناع و معناپردازی، سازمان‌یافته‌تر و متمرکزتر بود. حزب کمونیست، آموزش سیاسی، روزنامه‌های حزبی، ادبیات ایدئولوژیک، سینما، پوسترها و هنر انقلابی همگی در خدمت ساختن «انسان سوسیالیست» قرار گرفتند. در اینجا قدرت نرم بیش از آنکه محصول یک عرصه عمومی آزاد باشد، محصول مهندسی ایدئولوژیک و سازمان‌یافته آگاهی جمعی بود. به همین دلیل، قدرت نرم شوروی در کوتاه‌مدت بسیار منسجم و پر قدرت بود، اما در بلندمدت آسیب‌پذیرتر شد، زیرا بخش مهمی از



آن بر کنترل و بازنمایی هدایت‌شده متکی بود. در انقلاب چین، سازوکار تولید قدرت نرم با اتکا به بسیج روستایی، انضباط تشکیلاتی، روایت مقاومت ملی و بازتعریف سوسیالیسم در زبان بومی پیش رفت. حزب کمونیست چین برخلاف الگوی روسی که عمدتاً بر طبقه کارگر شهری تمرکز داشت، توانست دهقانان را به سوژه اصلی انقلاب تبدیل کند. این امر سبب شد قدرت نرم انقلاب چین با زیست‌جهان اکثریت جامعه پیوندی عمیق‌تر برقرار کند. افزون بر آن، روایت مائویی از انقلاب، بر ساده‌زیستی، خوداتکایی، مبارزه طولانی و پیوند میان رهبری و مردم تأکید داشت؛ امری که جذابیت نمادین آن را در جهان سوم افزایش داد.

(Meisner, ۱۹۹۹)

در انقلاب اسلامی ایران، تولید معنا و اقتناع بر پایه شبکه‌های سنتی و مذهبی استوار بود: مسجد، منبر، روحانیت، مراسم مذهبی، نوآرهای سخنرانی، ادبیات عاشورایی و زبان فقهی-اخلاقی. مزیت این انقلاب در آن بود که برای انتقال پیام خود، به شبکه‌هایی متکی بود که از پیش در بطن جامعه ریشه داشتند. به همین دلیل، مفاهیمی مانند شهادت، ظلم‌ستیزی، امت اسلامی و حکومت اسلامی نه به‌عنوان مفاهیمی انتزاعی، بلکه به‌مثابه عناصر درونی حافظه جمعی و دین‌داری مردم عمل کردند. در نتیجه، سازوکار تولید قدرت نرم در ایران را می‌توان بسیج معنایی بر پایه سرمایه فرهنگی-دینی جامعه دانست.

۳-۴. نسبت میان ایدئولوژی و هویت جمعی

سومین محور مهم، رابطه میان ایدئولوژی انقلابی و هویت جمعی است. در فرانسه، ایدئولوژی انقلابی با خلق مفهوم «ملت» و «شهروند» به بازسازی هویت سیاسی پرداخت. این هویت، عمدتاً ماهیتی مدنی و حقوقی داشت. در روسیه، هویت جمعی بر محور «طبقه» و «انترناسیونالیسم پرولتری» شکل گرفت؛ یعنی سوژه اصلی نه ملت، بلکه طبقه کارگر جهانی بود. در چین، هویت انقلابی ترکیبی از طبقه، ملت و تمدن بود؛ بدین معنا که انقلاب هم وعده رهایی اجتماعی می‌داد و هم احیای کرامت ملی را نمایندگی می‌کرد. در ایران، هویت جمعی عمدتاً بر محور امت، تشیع انقلابی و بازگشت به خویش‌نهادن اسلامی صورت‌بندی شد؛ گرچه مؤلفه ملی نیز در قالب استقلال‌طلبی و نفی سلطه خارجی حضوری جدی داشت.

از این مقایسه برمی‌آید که هرچه ایدئولوژی انقلابی بتواند با لایه‌های عمیق‌تر هویت جمعی پیوند برقرار کند، قدرت نرم آن ماندگارتر می‌شود. از همین منظر، انقلاب فرانسه و انقلاب ایران در دو قالب متفاوت، موفق شدند ایدئولوژی را با هویت‌سازی پایدار پیوند دهند: یکی در قالب شهروندی مدرن و دیگری در قالب هویت اسلامی-انقلابی. در حالی که انقلاب روسیه، به‌رغم قدرت بسیج عظیم، به دلیل شکاف فزاینده میان ایدئولوژی رسمی و تجربه زیسته مردم، در بازتولید بلندمدت هویت انقلابی با بحران مواجه شد.

۴-۴. رفیت فراملی و قابلیت الگودهی

قدرت نرم زمانی به اوج می‌رسد که یک انقلاب بتواند خود را به الگوی الهام‌بخش فراملی تبدیل کند. در این زمینه، انقلاب فرانسه با ارائه زبان حقوق، ملت و قانون اساسی، الگوی جهانی برای انقلاب‌های لیبرال و قانون‌خواه فراهم آورد. انقلاب روسیه



برای جنبش‌های کارگری، احزاب کمونیست و مبارزات ضد سرمایه‌داری در سراسر جهان به مرجع بدل شد. انقلاب چین بیش از همه در جهان سوم، جنبش‌های دهقانی و مبارزات ضد استعماری اثر گذاشت و نشان داد که انقلاب سوسیالیستی لزوماً نیازمند الگوی صنعتی اروپایی نیست. انقلاب اسلامی ایران نیز الهام‌بخش بخشی از جنبش‌های اسلامی، مقاومت ضدسلطه و گفتمان‌های هویتی در جهان اسلام شد؛ اما نوع این فراملی‌سازی در هر چهار مورد متفاوت بود. فرانسه، مفاهیم قابل ترجمه جهانی تولید کرد؛ روسیه، سازمان و ایدئولوژی انترناسیونالیستی؛ چین، الگوی مقاومت بومی و خوداتکا؛ و ایران، گفتمان دینی-سیاسی ضد سلطه. بنابراین، الگوهای فراملی شدن قدرت نرم در این انقلاب‌ها یکسان نیستند، بلکه به ماهیت ایدئولوژی و ظرفیت فرهنگی هر انقلاب وابسته‌اند.

۴-۵. بازتولید قدرت نرم

نکته نهایی در تحلیل تطبیقی، مسئله بازتولید یا فرسایش قدرت نرم است. در هر چهار انقلاب، قدرت نرم در آغاز با شور، جذابیت و امید همراه بود؛ اما دوام آن به توانایی انقلاب در حفظ انسجام اخلاقی و نهادی خود بستگی داشت. انقلاب فرانسه علی‌رغم خشونت دوران ترور و امپراتوری ناپلئون، توانست به دلیل نهادینه شدن حقوق بشر، قانون اساسی و حاکمیت ملی، قدرت نرم خود را در تاریخ مدرن بازتولید کند. انقلاب روسیه، هرچند در دهه‌های نخست از نفوذ گسترده‌ای برخوردار بود، اما به واسطه سرکوب استالینی، اردوگاه‌های کار اجباری، بوروکراتیزه‌شدن ایدئولوژی و بحران مشروعیت، سرمایه نمادین خود را به شدت فرسوده کرد. انقلاب چین پس از دوره مائو، با بازتعریف روایت خود در قالب توسعه، دولت کارآمد و احیای ملی، بخشی از قدرت نرمش را از نو بازسازی کرد؛ هرچند این بازتولید بیش از آنکه مبتنی بر ایدئولوژی کلاسیک مائویی باشد، بر موفقیت توسعه‌گرایانه چین تکیه دارد. در مورد انقلاب اسلامی ایران نیز تداوم قدرت نرم وابسته به آن بوده و هست که تا چه حد بتواند میان آرمان‌های اولیه-عدالت، معنویت، استقلال و مردم‌سالاری دینی-و کارکردهای واقعی نظام سیاسی تعادل برقرار کند. به عبارت دیگر، در همه انقلاب‌ها شکاف میان ادعا و عملکرد مهم‌ترین عامل فرسایش قدرت نرم بوده است.

نتیجه‌گیری؛

بررسی تطبیقی انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین و ایران نشان می‌دهد که قدرت نرم در انقلاب‌ها صرفاً یک پیامد جانبی یا محصول ثانویه پیروزی سیاسی نیست، بلکه بخشی اساسی از منطق تکوینی انقلاب است؛ یعنی انقلاب زمانی به یک پدیده تاریخی ماندگار تبدیل می‌شود که بتواند علاوه بر تصرف قدرت، معنا تولید کند، هویت بسازد، مشروعیت ایجاد کند و الگوی قابل انتقال عرضه نماید. از این منظر، قدرت نرم را باید یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تداوم و بازتولید انقلاب‌ها دانست؛ سازوکاری که انقلاب را از رخدادی صرفاً داخلی به یک مرجع الهام‌بخش فراملی تبدیل می‌کند. یافته‌های این پژوهش نشان داد که هر چهار انقلاب مورد بررسی، با وجود تفاوت‌های عمیق در مبانی فکری، فرهنگی و تاریخی، در یک نقطه مشترک‌اند: همه آنها کوشیده‌اند نوعی افق بدیل برای نظم سیاسی و اجتماعی ارائه دهند و از خلال این افق، جذابیت، اقناع و نفوذ ایجاد کنند.



نخستین یافته مهم آن است که منبع اصلی قدرت نرم در انقلاب‌ها، گفتمان هنجاری مشروعیت‌ساز است. انقلاب فرانسه قدرت نرم خود را از مفاهیمی چون آزادی، برابری، حقوق بشر، حاکمیت ملت و عقلانیت سیاسی اخذ کرد. این انقلاب با شکستن انحصار سلطنت و اشرافیت، زبان جدیدی برای سیاست مدرن تولید کرد و نشان داد که نظم سیاسی می‌تواند بر پایه اراده عمومی و حقوق همگانی بازتعریف شود. در نتیجه، قدرت نرم فرانسه در جهان جدید، بیش از آنکه بر زور یا جغرافیا متکی باشد، بر جهان شمولی هنجاری متکی بود. انقلاب رو سیه نیز با طرح عدالت طبقاتی، نفی سرمایه‌داری و وعده جامعه بی طبقه، نوعی جاذبه آرمان‌گرایانه پدید آورد که برای دهه‌ها در میان جنبش‌های کارگری و ضداستعماری اثرگذار بود. در اینجا، قدرت نرم بر پایه رهایی اجتماعی و برابری اقتصادی شکل گرفت. انقلاب چین، در امتداد همین سنت، اما با رنگ‌وبویی متفاوت، توانست سوسیالیسم را با ناسیونالیسم ضد امپریالیستی و تجربه تاریخی تحقیر و وابستگی چین پیوند دهد و از این طریق، الگویی از رهایی ملی و اجتماعی را ارائه کند. انقلاب اسلامی ایران نیز با ترکیب دین، عدالت، استقلال، معنویت و استکبارستیزی، صورت‌بندی تازه‌ای از قدرت نرم عرضه کرد که برای بخش‌هایی از جهان اسلام و جنبش‌های مقاومت، واجد جذابیت هویتی و معنایی شد. بنابراین، می‌توان گفت که هیچ انقلابی بدون ارائه یک روایت هنجاری قانع‌کننده قادر به تولید قدرت نرم پایدار نیست.

دومین یافته اساسی پژوهش این است که قدرت نرم انقلاب‌ها زمانی ماندگار می‌شود که بتواند با هویت جمعی و حافظه تاریخی جامعه پیوند برقرار کند. ایدئولوژی انقلابی اگر در سطح انتزاع باقی بماند، نمی‌تواند به سرچشمه‌ای پایدار برای اقتناع و بسیج تبدیل شود. در انقلاب فرانسه، این پیوند از طریق مفهوم ملت و شهروندی مدرن تحقق یافت؛ یعنی انقلاب توانست فرد را از رعیت به شهروند تبدیل کند و به او حس تعلق به یک نظم سیاسی جدید بدهد. در انقلاب روسیه، هویت جمعی بر محور طبقه کارگر و رسالت تاریخی پرولتاریا شکل گرفت. هرچند این هویت در آغاز بسیج‌کننده بود، اما به تدریج در برابر واقعیت‌های بوروکراتیک و سرکوب‌گرانه نظام شوروی فرسوده شد. در انقلاب چین، قدرت نرم از آن رو توانست دوام بیشتری یابد که با تجربه تاریخی تحقیر ملی، مبارزه ضد استعماری و نیاز به نو سازی تمدنی پیوند خورد. در انقلاب اسلامی ایران نیز هویت انقلابی بر پایه تشیع، فرهنگ عاشورا، شهادت، عدالت‌خواهی و بازگشت به خویش‌نظمی اسلامی شکل گرفت. این پیوند عمیق میان گفتمان انقلاب و لایه‌های فرهنگی جامعه، یکی از مهم‌ترین دلایل پایداری نسبی قدرت نرم این انقلاب در مقایسه با الگوهای دیگر بوده است. بر این اساس، هرچه انقلاب‌ها موفق‌تر باشند در ترجمه ایدئولوژی به هویت زیسته، ظرفیت قدرت نرم آنها بیشتر خواهد بود.

سومین یافته مهم، نقش تعیین‌کننده سازوکارهای نهادی و رسانه‌ای در تولید و بازتولید قدرت نرم است. هیچ‌کدام از این انقلاب‌ها صرفاً از رهگذار شعار یا نظریه، قدرت نرم نیافریده‌اند؛ بلکه شبکه‌ای از رسانه‌ها، نهادها، آیین‌ها و اشکال سازماندهی اجتماعی در این فرایند دخیل بوده‌اند. در فرانسه، مطبوعات، جزوات، باشگاه‌های سیاسی، مجامع عمومی و نمادپردازی جمهوری خواهانه، ابزارهای اصلی اقتناع و بسیج بودند. در روسیه، حزب کمونیست، روزنامه‌ها، آموزش ایدئولوژیک، سینما و هنر

انقلابی، نقش محوری در ساختن و تثبیت هژمونی گفتمانی داشتند. در چین، تشکیلات حزبی، بسیج دهقانی، تبلیغات سازمان‌یافته و روایت مقاومت طولانی، قدرت نرم انقلاب را درون جامعه و سپس در بیرون از آن بازتولید کردند. در ایران نیز مسجد، روحانیت، منبر، آیین‌های مذهبی، ادبیات عاشورایی و شبکه‌های فرهنگی-اجتماعی، بستر اصلی انتقال پیام انقلاب بودند. از این منظر، قدرت نرم نه در سطح انتزاعی ایده‌ها، بلکه در نهادهای ساز اجتماعی ایده‌ها تحقق می‌یابد. به بیان دقیق‌تر، انقلاب‌ها زمانی در تولید قدرت نرم موفق‌اند که بتوانند ایده را به نهاد، نهاد را به رفتار، و رفتار را به حافظه جمعی تبدیل کنند.

چهارمین نکته‌ای که این پژوهش برجسته می‌کند، نسبت میان آرمان و عملکرد در تداوم یا فرسایش قدرت نرم است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که جذابیت اولیه هر انقلاب، اگر با عملکردی متناسب و سازگار همراه نشود، به تدریج فرسوده می‌شود. انقلاب روسیه از این حیث نمونه‌ای روشن است: آنچه در آغاز به‌عنوان آرمان‌رهایی و برابری عرضه شد، در عمل در بسیاری از مقاطع تاریخی به سرکوب سیاسی، تمرکزگرایی شدید، تصفیه‌های خونین و گسترش ترس و کنترل انجامید. همین شکاف میان آرمان و واقعیت، سرمایه‌نمادین انقلاب را به شدت تضعیف کرد. انقلاب فرانسه نیز اگرچه با دوران ترور و خشونت همراه شد، اما در بلندمدت توانست بخشی از آرمان‌های خود را در قالب نهادهای سیاسی و حقوقی بازتولید کند. انقلاب چین با اصلاح مسیر پس از مائو، کوشید میان روایت انقلابی و اقتضائات توسعه‌گرایانه تعادل برقرار کند. انقلاب اسلامی ایران نیز در گروهی آن است که بتواند همواره میان آرمان‌های اولیه خود - عدالت، استقلال، معنویت و مردم‌سالاری دینی - و کیفیت حکمرانی واقعی، نسبتی سازنده برقرار کند. بنابراین، قدرت نرم در انقلاب‌ها نه امری ثابت، بلکه فرایندی تاریخی و مشروط است که از هماهنگی میان گفتار، نهاد و عمل تغذیه می‌کند.

در سطح نظری، این پژوهش نشان می‌دهد که مطالعه انقلاب‌ها بدون توجه به قدرت نرم، تصویر ناقصی از ماهیت و پیامدهای آنها ارائه می‌دهد. انقلاب‌ها فقط دستگاه‌های تصرف قدرت نیستند، بلکه کارخانه‌های تولید معنا هستند. آنها نه تنها ساخت سیاسی را تغییر می‌دهند، بلکه زبان سیاست، الگوی مشروعیت، افق آینده و حتی شیوه تصور انسان از خود و جامعه را دگرگون می‌کنند. از این رو، قدرت نرم را می‌توان شاخصی برای سنجش عمق فرهنگی و تمدنی انقلاب‌ها دانست. انقلابی که نتواند معنا تولید کند، حتی اگر در کوتاه‌مدت به پیروزی برسد، در بلندمدت با بحران اعتبار و فرسایش نفوذ مواجه خواهد شد. در مقابل، انقلابی که بتواند میان ایده، هویت، نهاد و عمل پیوندی پایدار ایجاد کند، از ظرفیت بالاتری برای اثرگذاری فراملی و ماندگاری تاریخی برخوردار خواهد بود.

در نهایت، نتیجه اصلی این مطالعه آن است که قدرت نرم انقلاب‌ها محصول تعامل سه عنصر اساسی است: گفتمان هنجاری جذاب، پیوند با هویت جمعی، و نهادهای مؤثر برای انتقال و بازتولید معنا. هر چهار انقلاب مورد بررسی این عناصر را به درجات مختلف داشته‌اند، اما در نحوه ترکیب و استمرار آنها تفاوت‌های مهمی دیده می‌شود. از همین رو، تطبیق فرانسه، روسیه، چین و ایران نه تنها به فهم بهتر تاریخ انقلاب‌ها کمک می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که در جهان معاصر، موفقیت یک انقلاب تنها در سقوط



نظم پیشین خلاصه نمی شود، بلکه در توان آن برای ساختن زبانی نو برای سیاست، جامعه و آینده نیز معنا می یابد. به بیان دیگر، قدرت نرم همان جایی است که انقلاب از واقعه ای تاریخی به میراثی تمدنی تبدیل می شود.



فهرست منابع؛

- آرون، ریمون (۱۴۰۲)، افیون روشنفکران، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: فرهنگ جاوید
- اسکاچیل، تدا (۱۳۷۶)، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه سید مجید روئین‌تن، تهران: انتشارات سروش
- عنایت، حمید (۱۳۸۹)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات خوارزمی
- عیوضی، محمدرحیم و مونا پارسا (۱۳۹۹) الگوی تحلیلی قدرت نرم و سیاست بین‌الملل، دوفصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال سوم، شماره نهم، پاییز و زمستان، ۹۹-۱۱۲
- قادری، حاتم (۱۳۸۷) اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: سمت
- کوهن، آلوین (۱۳۹۲)، تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات صدرا
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع در حال دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم
- Bennett, W. L., & Edelman, M. (1985). Toward a new political narrative. *Journal of Communication*, ۳۵(۴), ۱۵۶-۱۷۱
- Brands, H. (2017). *American grand strategy in the age of Trump*. Brookings Institution Press
- Fairclough, N. (2003). *Analysing discourse: Textual analysis for social research*. Routledge
- George, A. L., & Bennett, A. (2005). *Case studies and theory development in the social sciences*. MIT Press
- Morgenthau, H. J. (2006). *Politics among nations: The struggle for power and peace* (7th ed.). McGraw-Hill
- Nye, J. S. (۲۰۰۴). *Soft power: The means to success in world politics*. PublicAffairs
- Onuf, N. G. (1989). *World of our making: Rules and rule in social theory and international relations*. University of South Carolina Press
- Skocpol, T. (1979). *States and social revolutions: A comparative analysis of France, Russia and China*. Cambridge University Press
- Wendt, A. (1999). *Social theory of international politics*. Cambridge University Press
- Furet, F. (1981). *Interpreting the French Revolution*. Cambridge University Press
- Fitzpatrick, S. (2008). *The Russian Revolution* (3rd ed.). Oxford University Press
- Meisner, M. (1999). *Mao's China and After: A History of the People's Republic* (3rd ed.). Free Press
- Baker, K. M. (1990). *Inventing the French Revolution*. Cambridge University Press